

• دریافت ۹۰/۵/۲۹

• تأیید ۹۰/۱۲/۲۰

## بررسی و نقد ترجمه عربی داستان‌های کوتاه جلال آل احمد (نمونه موردی «پستچی» و «گلدان چینی»)

دکتر حجت رسولی\*

علیرضا رسول پور\*\*

### چکیده

ترجمه و به‌ویژه ترجمه متون ادبی، با آنکه اهمیت بسیاری در انتقال اطلاعات و تبادل فرهنگ و ادب میان ملت‌ها اهمیت دارد؛ اما ویژگی‌ها و ظرافت‌هایی نیز دارد و با دشواری‌هایی مواجه است. مترجم متون ادبی باید شرایط ویژه‌ای داشته باشد که نتیجه آن درک دقیق و عمیق زبان مبدأ و تسلط کافی به زبان مقصد، برای انتقال بار معنایی متون ادبی است. گاهی ترجمه داستان‌های کوتاه فارسی به عربی از سوی مترجمان عرب آشنا به زبان فارسی مشکلات و ضعف‌هایی دارد که موضوع این نوشتار است. از این‌رو، ترجمه عربی دو داستان پستچی و گلدان چینی از جلال آل احمد را بر اساس معیارهای ارزیابی ترجمه نقد و بررسی شده است. بدین ترتیب که ضمن مطالعه دو داستان مذکور و مقابله متن ترجمه‌شده با متن اصلی، مواردی را در زمینه مسائل معنایی، صناعات ادبی، مسائل دخل و تصرف و سبک متن، بررسی بر پایه نظریه‌های ترجمه را مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده است. نتیجه بررسی و تحلیل نشان می‌دهد که معیارهای صحت و درستی ترجمه در بسیاری از موارد در ترجمه عربی داستان‌ها ترجمه مراعات نشده است و ندی حسون (مترجم)، اگر چه در بیان چارچوب کلی داستان‌ها موفق بوده، ولی در انتقال بار معنایی و روح حاکم بر داستان‌های جلال و سبک ویژه او موفقیت چندانی نداشته است. مترجم، ضمن پایبندی بیش از حد به زبان مبدأ، برخی از اصول و ساخت‌های زبان مقصد را زیر پا نهاده است، در نتیجه، خواننده زبان مقصد به درستی نمی‌تواند با آن داستان ارتباط برقرار کند.

### کلید واژه‌ها:

داستان کوتاه، ارزیابی ترجمه، جلال آل احمد، ندی حسون، پستچی، گلدان چینی.

h-rasouli@sbu.ac.ir

\* دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی

\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی

## مقدمه

در زمان ما، انتقال مجموعه میراث‌های بشری از ملتی به ملتی دیگر و از زبانی به زبانی دیگر، از جمله مهم‌ترین ابزار توسعه تمدن جدید به شمار می‌آید. بر هیچ کس پوشیده نیست که در این انتقال، ترجمه اساسی‌ترین نقش را بر عهده دارد. امروزه، تقریباً همه ملت‌های جهان از راه ترجمه با یکدیگر در ارتباط هستند که مظاهر این تأثیر را در بیشتر زمینه‌های زندگی و مقوله‌های علوم با چشم خود مشاهده می‌کنند.

ترجمه، از دیرباز نقشی اساسی میان دو ملت ایران و عرب ایفا کرده است و موجب نزدیکی این دو ملت و تأثیرپذیری دو زبان فارسی و عربی از یکدیگر شده است. در دوره معاصر، در کشورهای عربی به زبان فارسی توجه ویژه‌ای می‌شود تا جایی که در بسیاری از دانشگاه‌های کشورهای عربی، زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شود. همچنین، مترجمان عرب آثاری را از شاعران و نویسندگان ایرانی به عربی ترجمه کرده‌اند که در میان آن ادبیات داستانی، به‌ویژه داستان کوتاه جایگاه خاصی دارد. از گذشته تاکنون ترجمه به منزله ابزاری برای انتقال اطلاعات و علوم از زبانی به زبان دیگر اهمیت بسیاری داشته است. تعدد زبان‌ها و ناممکن بودن آشنایی همگان با زبان‌های مختلف و همچنین، نیاز و ضرورت تبادل اطلاعات میان صاحبان زبان‌های مختلف، به‌ویژه در عصر ارتباطات و اطلاعات اهمیت ترجمه را دوچندان کرده است.

به همان میزان که ترجمه اهمیت دارد، با حساسیت‌ها و دشواری‌هایی نیز روبه‌روست؛ این حساسیت و دشواری در متون ادبی نمود بیشتری می‌یابد. به‌گونه‌ای که می‌توان گفت ترجمه متون ادبی به‌ویژه داستان کوتاه به دلیل ظرافت‌های معنایی و پیچیدگی‌های لفظی از عهده هر کسی برنمی‌آید و مترجم این متون باید ویژگی‌های خاصی داشته باشد و تمام تلاش خود را به کار گیرد تا همه جوانب معنایی کلام را انتقال دهد (نیومارک ۲۰۰۶: ۲۷۸).

ترجمه متون ادبی فارسی به زبان عربی نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست. با وجود تاریخ طولانی مشترک دو زبان فارسی و عربی و اشتراک در حروف و

بسیاری از واژگان، هر یک از این دو زبان، با توجه به دستگاه دستوری و زبان‌شناسی خاص خود، زبان مستقلی به شمار می‌آیند؛ دشواری‌های ترجمه هر یک از این دو زبان به دیگری کمتر از زبان‌های دیگر نیست. با این حال، علاقه‌مندان به فرهنگ و ادب فارسی همواره کوشیده‌اند تا متون ادبی فارسی اعم از نثر و نظم را به زبان عربی برگردانند و از این طریق، زمینه آشنایی عرب‌زبانان را با ادبیات غنی فارسی فراهم آوردند. در دوره معاصر، ترجمه ادبیات فارسی به ویژه ادبیات داستانی به زبان عربی کم‌وبیش رونق داشته است و عده‌ای از عرب‌زبانان آشنا به زبان فارسی، خصوصاً دانش‌آموختگان آن‌ها در دانشگاه‌های ایران، به ترجمه داستان‌هایی از داستان‌نویسان مشهور و صاحب سبک زبان فارسی اقدام کرده‌اند. این تلاش‌ها از آنجا که زمینه تفاهم میان ملت ایران و عرب و شناخت ادبیات و سرانجام ارتقای ادبیات دو ملت را فراهم می‌آورد، به خودی خود ارزشمند و شایسته تقدیر است؛ اما این که ترجمه داستان‌های فارسی به زبان عربی چه وضعیت و کیفیتی دارد، مسئله مهمی است که باید بررسی شود. به بیان دیگر، این که مترجمان تا چه حد در ترجمه درست داستان‌ها موفق بوده‌اند و تا چه حد توانسته‌اند معنا و مفهوم و ظرافت‌های ادبی و سرانجام روح حاکم بر داستان را با توجه به سبک نویسنده از زبان مبدأ به زبان مقصد دنبال کنند، مسئله مهمی است که کمتر بدان توجه شده است و باید بررسی شود.

در این نوشتار، ترجمه عربی دو داستان جلال آل احمد به نام‌های «پستچی» و «گلدان چینی» که خانم ندی حسون به عربی برگردانده است، انتخاب، نقد و بررسی می‌شود. این گونه که با تطبیق دادن متن اصلی و ترجمه عربی داستان‌ها و دقت در کنایات، ضرب‌المثل‌ها و سایر صناعات ادبی، روش برخورد مترجم با آن‌ها توضیح داده می‌شود؛ همچنین، با در نظر گرفتن ترجمه به منزله یکی از ابزارهای انتقال فرهنگ و ادبیات، میزان موفقیت آن مشخص می‌شود.

این پژوهش می‌کوشد به سؤالاتی پاسخ دهد، از جمله این که:

۱. ترجمه داستان‌های آل احمد از نظر کیفیت، رعایت امانت، انتقال سبک نوشتاری، انتقال عناصر فرهنگی و رعایت فنون ترجمه ادبی، در چه سطح یا سطوحی قرار دارد؟

۲. مترجم تا چه اندازه در رساندن مفهوم داستان به خوانندگان دقیق و موفق بوده است؟

۳. آیا اثر ترجمه شده توانسته است واکنش مشابه آنچه در خواننده متن اصلی به وجود آمده است، ایجاد کند؟ به عبارت دقیق‌تر، آیا خوانندگان اثر ترجمه شده می‌توانند به اهمیت، ارزش و زیبایی متن پی ببرند؟

در این نوشتار برای نقد و بررسی ترجمه داستان‌ها با تأکید بر معانی واژگان و ترکیب‌ها از روش تحلیلی و فنی استفاده شده است. افزون بر این، با برشمردن مواردی از مشکلات ترجمه، به تحلیل و نقد آن‌ها بر اساس مبانی نظری پرداخته است. اطلاعات مورد نیاز تحقیق نیز، با مراجعه به کتابخانه‌ها و منابع مکتوب و استفاده از آن‌ها و همچنین بهره‌گیری از دیدگاه‌های صاحب‌نظران درباره ترجمه و شیوه ارزیابی آن، به ویژه آرای افرادی مانند یوجین نایدا، پیترو نیومارک و... جمع‌آوری شده است. در مجموع، با در نظر گرفتن معیارهای کلی برای ارزیابی ترجمه در، به متن فارسی و عربی داستان‌ها مراجعه شد و پس از تجزیه متن به پاراگراف‌ها و عبارات کوتاه و مقایسه میان عبارات فارسی و برابری آن، مشکلات ترجمه متون برجسته شد و مشخص شد که مترجم تا چه اندازه معیارهای ترجمه را رعایت کرده یا زیر پا نهاده است. در آخر، ترجمه پیشنهادی نیز ارائه شده است.

### مبانی نظری

درباره ارزیابی، ارزش‌گذاری و تعیین کیفیت و دقت ترجمه نظری‌های متفاوتی وجود دارد. پیترو نیومارک، نظریه‌پرداز سرشناس ترجمه و رئیس مؤسسه زبان‌شناسان انگلستان، در این زمینه به نقد ترجمه اشاره می‌کند و آن را مستلزم هوش، تحلیل و استعداد ذاتی می‌داند؛ به اعتقاد وی «نقد ترجمه» پیوندی ضروری میان نظریه ترجمه و عمل ترجمه است.

وی فصلی از کتاب «فنون پیشرفته ترجمه» خود را نیز به بحث درباره نقد ترجمه اختصاص داده است. نیومارک در این فصل از کتاب خود پنج محور یا جستار را در این زمینه مطرح می‌کند که عبارت است از:

۱. تحلیل مختصر متن مبدأ؛ ۲. آشنایی با تفسیر مترجم از هدف متن زبان مبدأ؛ ۳. مقایسه بخش‌های انتخابی از متن اصلی؛ ۴. بررسی ترجمه از دید مترجم و منتقد؛ ۵. ارزیابی موقعیت ترجمه در فرهنگ یا قلمرو زبان مقصد (نیومارک ۲۰۰۶: ۳۰۶)، *نایدل*، زبانشناس، مترجم و رئیس انجمن ترجمه کتاب مقدس در آمریکا، سه معیار را هدایتگر اصلی در امر ارزیابی ترجمه می‌داند که عبارتند از:

۱. پویایی کلی در فرآیند ارتباط؛ ۲. فهم مقصود؛ ۳. برابری پاسخ‌ها.

کاترینا رایس، در کتاب «نقد ترجمه امکانات و محدودیت‌ها، مقوله‌ها و ضوابط ارزیابی کیفیت ترجمه» با توسل به معیارهایی مانند روان‌بودن، معادل در سطح کلمه و غلط معنایی به دنبال معادل کامل در ترجمه است. وی متن‌ها را بر اساس نقش‌های زبان طبقه‌بندی می‌کند و ترجمه معتبر را ترجمه‌ای می‌داند که نقشی برابر با متن داشته باشد (فرحزاد: ۳۰).

کورس صفوی در کتاب «هفت گفتار درباره ترجمه»، ضمن اشاره به محدودیت‌ها و اختیارات مترجم، بیان می‌کند که نقد ترجمه باید بر محدودیت‌ها و اختیارات مترجم متکی باشد. محدودیت‌های گزینشی در برگردان متنی از زبانی به زبان دیگر، شامل انتخاب به‌جای واژه با توجه به عملکرد آن در ساخت‌های ترکیبی، توجه به سبک متن، وحدت در استفاده از اصطلاحات، توجه به روابط دستوری حاکم بر ارکان جمله و بیان منظور نویسنده بدون افزایش یا کاهش در مطلب است. تخطی از هر یک از موارد مذکور در نقد علمی ترجمه با برچسب «نادرست» مشخص خواهد شد (صفوی ۱۳۸۸: ۴۷).

اکنون با توجه به مطالب بالا، برای نقد و بررسی داستان‌ها، معیارهای متعددی در زمینه ارزش‌گذاری و تعیین کیفیت ترجمه‌ها وجود دارد که در این بررسی به چهار شاخص اکتفا می‌کنیم که عبارتند از:

۱. مسائل معنایی؛
۲. صناعات ادبی و مفهوم کنایی جملات؛
۳. مسائل دخل و تصرف؛
۴. سبک متن؛

هر یک از این موارد یادشده، در جای خود تبیین می‌شود و سپس بر اساس آن، نقد و بررسی متن انجام می‌گیرد.

### جلال آل احمد<sup>(۱)</sup>

آل احمد در نویسندگی صاحب سبک است؛ بدین ترتیب، شیوه نگارش وی ممتاز است. «آل احمد در نوشته‌هایش گویی با خواننده سخن می‌گوید و مطلبی را برای او تعریف می‌کند. نثر وی روان، ساده و بی‌تکلف است و از ویژگی‌های بیان محاوره‌ای و تعبیرها و اصطلاحات عامیانه و جمله‌های اسمیه بهره برده است. شیوه نگارش، از همان آغاز لحن صحبت را دارد» (میر صادقی ۱۳۶۷: ۳۵۲). در کل، کارنامه داستان‌نویسی آل احمد را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: الف. دوره تعهد اجتماعی، شامل دو مجموعه اولیه «دید و بازدید» و «از رنجی که می‌بریم»؛ ب. دوره گذار، شامل مجموعه سوم او «سه تار»؛ ج. دوره کمال، شامل دو مجموعه آخر او «زن زیادی» و «پنج داستان» (شیخ رضایی ۱۳۸۱: ۸۰). دید و بازدید (۱۳۲۴)، اولین مجموعه داستان جلال است که از جمله داستان‌های این مجموعه، پستیچی و گلدان چینی است. ندی حسون<sup>(۲)</sup> این دو داستان را به همراه چند داستان دیگر در مجموعه‌ای در سوریه ترجمه و به چاپ رسانده است.

پیرنگ (خلاصه) این دو داستان چنین است:

### پستیچی

داستان کوتاهی در حدود (۱۳۰۰۰ کلمه) است، از این قرار که:

پستیچی سر به راه و زحمتکش محله پس از عمری خدمت، در یک روز بارانی سال نو، زیر دیواری که بر اثر رطوبت فرو می‌ریزد، جان می‌سپارد. شخصیت اصلی داستان با دیدن این صحنه، تصویری از پستیچی و کارهای وی را به خاطر می‌آورد و آن‌ها را بازگو می‌کند.

### گلدان چینی

داستان کوتاهی در حدود (۱۲۰۰۰ کلمه) است، از این قرار که: مردی با گلدان چینی عتیقه وارد اتوبوس می‌شود. مرد ولنگاری چشم به گلدان می‌دوزد و بالاخره از صاحبش خواهش می‌کند که از نزدیک آن را ببیند. در همین میان اتوبوس به پیچ تندی می‌رسد و گلدان در دست مرد ولنگار می‌شکند. صاحب گلدان اعتراض می‌کند و پیاده می‌شود تا پاسبان بیاورد، اما اتوبوس بعد از پیاده‌شدن او به راه می‌افتد و می‌رود.

### بررسی و تحلیل داستان‌ها

#### ۱. مسائل معنایی

همان‌طور که گفتیم یکی از مسائل ترجمه که موجب انتخاب نادرست واژه در زبان مقصد می‌شود، بی‌توجهی به معنای واژه در زبان مبدأ است. وقتی مترجم جمله را به خوبی درک نکند، نمی‌تواند ترجمه صحیحی داشته باشد. بنابراین، در وهله نخست مترجم باید مطلب را به درستی فهمیده باشد و به تمام زوایای متن احاطه پیدا کرده باشد تا بتواند آن را در کمال صحت و درستی به زبان مقصد انتقال دهد. اگر نقصی در هر یک از مراحل ترجمه، مشاهده شود و مترجم نتواند پیام را شفاف بیان کند، مخاطب با اثر ترجمه شده ارتباط برقرار نمی‌کند و معنای جملات را نمی‌فهمد.

در ظاهر هر داستان کوتاهی صرفاً روایتی دربارهٔ یک یا چند شخصیت در موقعیتی معین است؛ اما جزئیات ذکر شده در سطح داستان (مثلاً توصیف مکان یا لباس شخصیت اصلی) نشانه‌هایی برای راه‌یافتن به لایه‌های ژرف‌تری از داستان هستند که با بحث دربارهٔ چندوچون آن می‌توان به معنای داستان رسید (پاینده ۱۳۸۵: ۷۷).

در متون ترجمه‌شدهٔ خانم ندی حسون، مسائلی از این قبیل به چشم می‌خورد. در اینجا چند نمونه از داستان‌ها را ذکر می‌کنیم و سپس به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

«یک کاسکت لبه‌دار داشت که وسطِ طاق آن از یک لگه بزرگِ چرک، سیاه شده بود که حتماً از چربیِ فرقِ سرِ بی‌مویش بود؛ و لابد از ورقه شناسنامه و یا اوراق بهادار دیگرش - مانند قبض‌های کرایه خانه‌ها و یا دعایی که یک روز جمعه در سید ملک خاتون از صاحبِ معرکه‌ای گرفته و آن‌ها همه را در آسترِ کلاه خود حفظ می‌کرد - می‌گذشت و پارچه سقف کلاهش را تیره می‌ساخت» (پستچی ۱۲۸).

«کان یرتدی قَبْعَة ذات حافة، فی وسطها من الأعلى بقعة ملوثة کبيرة قد اسودت ومصدرها الزيت الذی یدهن به رأسه الخالی من الشعر و کان قد احتفظ بهوبته و أوراقه الهامة الأخری کایصالات أجور المنازل، أو الدعاء الذی یقرؤه یوم الجمعة فی سید ملک خاتون فی قبعته» (ساعی البرید ۲).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، نویسنده در داستان پستچی برای معرفی پستچی و بیان وضع ناگوار و ریخت و قیافه درهم وی، اشاره می‌کند که سرش از فرط عرق کردن زیاد، همیشه چرب و مرطوب بود؛ از این‌رو، آستر کلاه کاسکت وی همیشه سیاه و کثیف به‌نظر می‌رسید، نویسنده، بیان می‌کند که چربیِ سرِ شخصیت با عبور از اوراق بهاداری که وی در کلاهش از آن‌ها نگهداری می‌کرده است، به جداره کلاه می‌رسید اما مترجم به دلیل درک نکردن مطلب که شاید از طولانی‌بودن جمله ناشی می‌شود، این‌طور برداشت کرده است که شخصیت، این اوراق را تنها نزد خود نگه می‌داشت، بدون این‌که مشخص کند که احتمالاً چربیِ سرِ او پس از گذشتن از این اوراق به کلاه کاسکت تیره و کثیفش می‌رسید، در واقع، به تأثیر نگهداری اوراق در کلاه اشاره می‌کند که نتیجه آن، آلوده‌شدن و خرابی اوراق است.

افزون بر این، نویسنده در متن اظهار می‌کند که شخصیت، دعایی را در فلان محل از صاحب معرکه‌ای گرفته است و خود اشاره به باور ساده‌انگارانۀ وی به دعا و نظر قربانی برای مصون ماندن از حوادث و بلایا دارد؛ اما می‌بینیم که اتفاقاً وی طی حادثه‌ای بر اثر ریزش دیوار بر روی سرش جان می‌بازد. در نتیجه، گرفتن دعا از معرکه‌گیر، دلالت‌مند است؛ اما مترجم شاید بر اثر نداشتن آشنایی کافی با عوامل فرهنگی، یعنی وجود معرکه‌گیر در امامزاده و دعانویسی و اعتقاد به آن، اصلاً به



معرکه‌گیر اشاره‌ای نکرده است و این خود موجب تهی‌ماندن متن ترجمه شده از زیبایی‌های متن اصلی شده است. با توجه به آنچه گفتیم، به نظر می‌رسد، عبارت مورد نظر بهتر است، این‌گونه ترجمه شود که:

«... و الذی قد يتجاوز بطاقته الهوية و أوراقه الهامة الأخرى - كإیصالات أجور المنازل أو الدعاء الذی أخذہ ذات يوم جمعة من مُشَعَوذ (طیبیان: ۹۶۲) فی حی (سید ملک خاتون) و یحفظها كلها فی بطانة خوده - و یسود سقف خوده.»

\*\*\*\*\*

«ته ریش جوگندمی او، کک‌مک صورتش را تا زیر چشم می‌پوشاند» (گلدان چینی ۷۱).  
«أما لحيته التي إمتزج فيها الأبيض بالأسود فقد ملأت وجهه» (المزهرية الصينية: ۱۰).

با دقت در عبارت فارسی و ترجمه عربی آن به دو نکته مهم پی می‌بریم: اول این که واژه (جوگندمی) به (إمتزج فيها الأبيض بالأسود) ترجمه شده است که نامأنوس جلوه می‌کند و فصیح نیست، به ویژه آن که واژه (أشمط/شمطاء) در زبان عربی دقیقاً به معنای جوگندمی است و معلوم نیست چرا مترجم به جای این واژه از جمله وصفیه طولانی استفاده کرده است. دوم این که در متن آمده است، ریش شخصیت کک‌مک صورتش را می‌پوشاند، اما در ترجمه آمده است که ریش‌هایش، صورتش را پر کرده بود.

با این توضیح ترجمه زیر برای این عبارت پیشنهاد می‌شود:

و كانت لحيته الشمطاء (آذرنوش، ۳۴۲) تغطى وجهه البئر إلى تحت العينين.

\*\*\*\*\*

«مردکه چلاق، تو رو چه به چیز آنتیک؟ عرضه نداری نگاهش هم بکنی. من احمق را بگو برای چه لندهوری انسانیت به خرج دادم...» (گلدان چینی ۷۴).  
«رجل محتال من أين تعرف التحف؟ إن كنت أنت لا تستحق أن تراها، فأنا

أحمق لأنني كنت إنساناً» (المزهرية الصينية ۱۲).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، مترجم محترم در برابر واژه چلاق، محتال را نهاده است. حال آنکه محتال به معنای حيله‌گر و کلاهبردار است که با واژه چلاق ارتباطی ندارد و نویسنده در این عبارت حتی با کنار گذاشتن معنای اصلی واژه چلاق، یعنی کسی که دست یا پایش معیوب است، معنای مجازی یا عامیانه آن را اراده کرده است که مقصود کم‌دست‌وپابودن یا ناتوانی است و مترادف عربی آن «کسیح» است: بدین ترتیب پیدا است که مترجم معنای واژه چلاق را متوجه نشده است؛ اما مشکل اصلی در اسلوب فارسی (تو را چه به...؟) است که به هیچ وجه در ترجمه رعایت نشده است، این در حالی است که در زبان عربی اسلوب (ما أنت و...؟) دقیقاً به همین معناست. از طرفی جمله (من احمق را بگو که برای چه لندهوری انسانیت به خرج دادم) به گونه‌ای دیگر و بسیار ساده ترجمه شده است، همچنین، کلمه (لندهور) اصلاً ترجمه نشده است. بنابراین، می‌توان گفت که در ترجمه این عبارت سه مشکل، درک نکردن معنا و بی‌توجهی به سبک و حذف، یک‌جا بروز کرده است.

در ترجمه پیشنهادی زیر کوشش شده است این مشکلات برطرف شود:  
 «أيها الكسيح! ما أنت و التحف الثمينه؟ حتى لاتليق رؤيتها. فأنا أحمق  
 لأبذل الإنسانية لرجل فظ (معلوف ۱۱۰۱) مثلک.»

\*\*\*\*\*

«اکنون که به یاد او افتاده و می‌اندیشیدم، راستی ریخت و قیافه او در ذهنم،  
 خیلی عجیب می‌آمد و من چه بی‌فکر بوده‌ام که تاکنون به این خیال نیفتاده  
 بوده‌ام.» (پستچی ۱۲۸).

مترجم آن را این چنین ترجمه کرده است:

«والآن، وقد جلست أفكر وأتذكر قد ذهبت ملامحه من ذهني حقاً، وهذا  
 يبدو عجيباً جداً، وكم كان تفكيري قاصراً حيث إنني لا أستطيع تخيله إلى  
 الآن» (ساعي البريد ۲).

همان‌گونه که می‌بینیم مقصود نویسنده از عبارت مذکور این است که چهره آن مرد، در ذهنش نقش بسته بود، اما این چهره به نظرش کمی عجیب و نامأنوس می‌آمد. برداشت مترجم محترم این‌گونه بوده است که چهره آن مرد کاملاً از ذهن راوی پاک شده است و هیچ اثری از آن نیست. این امر تسلط نداشتن وی را به زبان مبدأ نشان می‌دهد، تا جایی که در متن آورده شده است: (ریخت و قیافه وی به نظرش می‌آید)، ولی وی با فعل (ذهبت) ترجمه‌ای متضاد از متن اصلی، ارائه داده است.

اما ترجمه پیشنهادی:

یا تری کانت ملامحه تبدو غریبة فی ذهنی.

\*\*\*\*\*

«این دیگری که دایم توی نخ گلدان بود، ناراحت می‌نمود» (گلدان چینی ۷۱).  
«كان الرجل الجالس إلى جانب المزهرية يبدو غير مرتاح» (المزهرية الصينية ۱۰).

در این جمله تسلط نداشتن مترجم به زبان مبدأ سبب شده است که وی اصلاً معنای کنایی (توی نخ چیزی بودن را) نفهمد و ترجمه‌ای بی‌ربط از آن ارائه دهد. ترجمه پیشنهادی: هذا الآخر الذی كان يترقب المزهرية، يبدو غير مرتاح.

\*\*\*\*\*

«و در حالی که اتوبوس به ایستگاه می‌رسید، افزود:» (گلدان چینی ۷۴).  
«و حين وصلت الحافلة إلى الموقف قال:» (المزهرية الصينية ۱۲).

این جمله حالیه، حاکی از این است که هنوز اتوبوس به ایستگاه نرسیده و شخصیت سخن گفته است، اما در ترجمه آمده است که وقتی اتوبوس به ایستگاه رسید، وی شروع به صحبت کرد که اشتباه است و تسلط نداشتن مترجم را به اسلوب فارسی نشان می‌دهد.

ترجمه پیشنهادی: فأضاف و الحافلة كادت أن تصل إلى الموقف.

\*\*\*\*\*

«شوفر که چند دقیقه بی حرکت، در فکر فرو رفته بود، تکانی خورد. خود را روی صندلی، پشت زُل راست کرد، شاگردش را صدا زد و گاز داد و راه افتاد.»  
(گلدان چینی ۷۴).

«حين كان السائق متوقفاً ففكر قليلاً ثم تحرّك، جلس خلف مقوده، نادى صبيه و بدأ القيادة.» (المزهرية الصينية ۱۳).

در این قسمت نیز مترجم در ترجمه عربی به مواردی اشاره کرده است که با متن اصلی تفاوت دارد. همچنین، کلمه (شاگرد) به (صبی) ترجمه شده است که دقیق نیست: عبارت (گاز داد) نیز اصلاً ترجمه نشده است. ترجمه پیشنهادی: و السائق ظلّ يفكر قليلاً و حرّك جسده و استقام خلف المقود، ثم نادى مساعده و ضغط على الدواسة و بدأ بالقيادة.

\*\*\*\*\*

«شاگرد شوفر در جواب همه این اعتراض‌ها، در حالی که روی چارپایه خود می نشست، گفت: «خوب به ما چه؟ یکی دیگه گلدونو شکسته، ما باید بی کار بمونیم؟» (گلدان چینی ۷۴).

«جلس صبي السائق في مكانه، وأجاب عن كل التساؤلات قائلاً: ماذا يعنيها؟ إذا كانت مزهرية قد انكسرت هل نبقي بدون عمل؟» (المزهرية الصينية: ۱۳).

همان گونه که مشهود است، در ترجمه، اشاره‌ای به فاعل نشده و فعل، لازم آورده شده است، در حالی که در اسلوب فارسی باید به آن اشاره شود.

ترجمه پیشنهادی: هو الذي كسر المزهرية، فلماذا نبقي نحن عاطلين عن العمل؟

بنابراین، یکی از معیارهای مهم ترجمه درک درست و دقیق واژگان و تراکیب زبان مبدأ و دریافت مقصود مترجم و بار معنایی عبارات با توجه به فرهنگ حاکم بر زبان مبدأ و اسلوبی است که نویسنده برگزیده است و چنانچه مترجمی به خوبی

این موارد را درک نکند، قادر بر برگردان دقیق آن نخواهد بود. نمونه‌های یاد شده به خوبی نشان می‌دهد که ندی حسون در موارد متعدد، مفهوم واژگان و عبارات یا بارمعنایی آن‌ها را که برآمده از فرهنگ خاص ایرانی و سبک ویژه گفتاری جلال آل احمد است، به خوبی درنیافته و نتوانسته است برابر نهاده مناسبی از آن ارائه دهد.

\*\*\*\*\*

## ۲. توجه نکردن به صناعات ادبی و مفهوم کنایی جملات

کار مترجم در ترجمه تنها برگردان کلمه به زبان مقصد نیست؛ بلکه باید به مفهوم کنایی و ثانوی جملات و عبارات نیز توجه کند.

چنانکه می‌دانیم، در زبان متون ادبی، واژه‌ها افزون بر معانی اولیه که در فرهنگ‌های لغت ذکر می‌شود، واجد سایه‌روشن‌ها یا هاله‌هایی از معنا هستند که از فرهنگ و باورهای عمومی برمی‌آیند (پاینده ۸۰). بنابراین، این وظیفه مترجم است که با دریافت این معانی، آن‌ها را به زبان مقصد انتقال دهد. در نمونه‌های ذکر شده می‌بینیم که مترجم با نادیده گرفتن این امر تنها به معنای ظاهری جملات توجه کرده است.

«پای چشم پف کرده و چشم‌های خمارش گواه بودند که گاه‌گاه، و هر وقت عیالش به میهمانی می‌رود، دُمی به خمره می‌زند» (پستچی ۱۲۸).

«کان أسفل عینیه منتفخاً و کانت عیناه مخمورتین و تشهدان بأنه کان فی کل مناسبة یذهب مع عائلته إلى الحفلات و الزیارات و یتعاطی الخمر احیاناً.»  
(ساعی البرید ۲).

نویسنده در متن اشاره می‌کند که شخصیت بر اثر هول و هراس از عیالش و به دور از چشم آن‌ها و زمانی که به میهمانی می‌رفتند، به سراغ خمره شراب می‌رفت و لبی تر می‌کرده است، اما می‌بینیم که مترجم بر اثر نفهمیدن مطلب، درست این‌طور برداشت کرده است که شخصیت هرگاه با عیال به میهمانی می‌رفت، شراب می‌خورد! پس همان‌گونه که آشکار است پیام متن، که همانا نشان دادن دورویی و

صداقت نداشتن وی به خانواده‌اش است به کلی از بین رفته است. در واقع، جمله ترجمه شده تقریباً هیچ‌گونه دلالتی با متن اصلی ندارد.

ترجمه پیشنهادی: کانت أسفل عینیه منتفخاً و کانت عیناه مخمورتین تشهدان بأنه كلما تذهب عائلته إلى الحفلات و الزيارات و يخلو البيت من أصحابه يلجأ إلى الدن و يتعاطى الخمر.

\*\*\*\*\*

«پای چشمان آویزان و لبهای برگشته و صورت بی رنگ و ماتش، نمی گذاشت آدم درباره او حکم قطعی کند. شیرهای بود؟ تریاک می کشید؟ با عرق هم میان‌های داشت؟ روضة زیاد می رفت؟...» (پستیچی ۱۲۸).

«لم تكن عیناه المنتفختان و شفتاه المقلوبتان، و وجهه الشاحب، تمکن الإنسان من الحكم عليه بشكل قاطع أهو مصاب بالإعياء؟ أم أنه يتعاطى الترياق؟ هل يشرب العرق؟ هل يذهب إلى الأماكن المقدسة؟...» (ساعی البرید ۲).

وقتی شنونده یا خواننده ایرانی این جمله را می خواند، به مفهوم کنایی آن پی می برد و می فهمد که منظور نویسنده این است که شخصیت مورد نظر مذهبی بوده و زیاد در مجالس مذهبی شرکت می کرده است، اما خواننده عرب زبان متوجه این موضوع نشده است.

ترجمه پیشنهادی: هل يتردد كثيراً إلى حفلات مرثی الأولياء؟

\*\*\*\*\*

«قیافه‌ها از اینکه مرگ را پیش پای خود بعیان می دیدند، جدی تر شده بودند. یکی دو نفر زیر لب چیزی نشخوار می کردند. همه در یک سکوت محض تقلاً می کردند» (پستیچی ۱۳۰).

«كانت الوجوه تحدق بجديّة لأنّها ترى الموت عياناً، تحرك اثنان بعد أن

تهامسا. في حين كان الجميع في سكون مطبق.» (ساعی البرید ۴).

در قسمت اول می بینیم که ترجمه، تقریباً معنا را رسانده است، اما به دلیل

تحت‌اللفظی بودن آن فصاحت کافی را ندارد. در حالی که ترجمه پیشنهادی ترجمه‌ای معنایی است. اما مسأله اصلی در قسمت دوم و در فعل نشخوار کردن است که معنایی منفی دارد و حرف‌های بی‌ارزش و پوچی را بیان می‌کند که اطرافیان در گوش یکدیگر پیچ پیچ می‌کنند، اما مترجم تنها فعل «همس» را به کار برده است در حالی که فعل «یجتز» در عربی دقیقاً به معنی نشخوار کردن است که مجازاً برای بیهوده حرف زدن هم به کار می‌رود.

ترجمه پیشنهادی: و كانت دهشة الموت تجعل الوجوه أكثر جدية و رصانة. كان البعض يجتز (طبيبان ۱۰۳۲) الهمسات و قد كان الجميع يسعى في سكون مطبق.

\*\*\*\*\*

«اهه! مردکه مزخرف دو قورت و نیمش هم باقیه!» (گلدان چینی: ۷۳).

«أيهما الرجل التافه ماذا بقي منها؟» (المزهرية الصينية ۱۲).

توضیح: بالطبع ترجمه مستقیم این قسمت به دلیل وجود زبان عامیانه و عناصر فرهنگی، تا حدی ناممکن به نظر می‌رسد، اما مترجم می‌توانست به جای این ترجمه بسیار پیش پا افتاده و دور از متن، معادلی نزدیک برای آن ذکر کند که تا حدی معنا را رسانده باشد.

ترجمه پیشنهادی: أنظروا إلى هذا الرجل التافه، يتصرف و كأنی مدین له!

\*\*\*\*\*

«مردکه خیال می‌کنه ولش می‌کنم! تا اون یک شاهی آخرش را ازت می‌گیرم. مگر پول علف خرسه؟ من گلدان بخرم تو بشکنی و بگی بدید بندش بزندن؟» (گلدان چینی: ۷۴)

«يظن أني سأتركه! سأخذ نقودها منك عن آخرها. فهل النقود علف دبية؟ أنا

أشترى مزهرية وأنت تكسرها وتطلب مني أن ألصقها؟» (المزهرية الصينية ۱۲)

در اولین برخورد با این ترجمه عجیب و شگفت‌آور به سادگی درمی‌یابیم که

مترجم برای ترجمه عبارات، کنایات و اصطلاحاتی که نامأنوس بوده است و احتیاج به پیگیری و دقت بیشتری داشته است، تنها به ترجمه‌ای تحت‌اللفظی و بسیار ساده، اکتفا کرده است. این ترجمه به عرب‌زبانان بسیاری نشان داده شد؛ اما آن‌ها نیز چیزی از ترجمه نفهمیدند، البته در ترجمه این عبارت به فرهنگ‌ها و اهل زبان بسیاری مراجعه شد، اما هیچکدام معادل دقیقی ارائه ندادند و در نهایت آن شد به ترجمه‌ای نزدیک که تا حدی معنا را رسانده باشد. متوسل شدیم.

ترجمه پیشنهادی: هل النقود حشیش الصحراء؟

\*\*\*\*\*

### ۳. مسائل دخل و تصرف

گاهی مترجم، بی‌دلیل همه یا بخشی از جمله را حذف کرده است که توجیهی ندارد یا چیزی اضافه کرده است که هیچ کمکی به روال بهتر فهمیدن خواننده نمی‌کند. نویسنده در داستان کوتاه نمی‌تواند به دلیل فرصت کم و کلمات محدود، زیاده‌گویی کند و مفصلاً به معرفی شخصیت مورد نظر خود بپردازد. از این‌رو، حالات و گفتار و رفتار شخصیت‌ها هستند که به خواننده کمک می‌کند که تا با شخصیت داستان ارتباط برقرار کند و او را بشناسد. در واقع، می‌توان گفت که تمامی کلمات دلالت‌مند هستند و از طریق آن‌ها می‌توان به جنبه‌ای از شخصیت داستان پی برد. حال اگر مترجم کلمه‌ای از آن‌ها را حذف کند هر یک این فرصت را از خواننده می‌گیرد که به صورت طبیعی با روح و فضای داستان ارتباط برقرار کند. در نتیجه، خواننده آنچه را باید از داستان بفهمد، به درستی نمی‌فهمد و جریان داستان مختل می‌شود. بنابراین، حذف هیچ کلمه‌ای را نمی‌توان توجیه کرد؛ زیرا به روال داستان ضربه می‌زند. در زیر به قسمت‌های حذف‌شده از سوی مترجم اشاره می‌شود که عمده‌ترین بخش را به خود اختصاص داده است. البته در اینجا فقط نمونه‌هایی برای مثال آورده شده است.

\*\*\*\*\*

«تا آن روز اصلاً به فکر پُستچیِ عاقلِ مردِ محلّه‌مان - که نامه‌ها، و اگر هم داشته باشم، بسته‌های پُستیِ مرا می‌آورد - نیفتاده بودم.» (پستچی: ۱۲۷)



«حتى ذاك اليوم، لم أكن قد فكرت أبداً بساعى برید منطقتنا الذی كان یوصل إلى الرسائل والطرود البریدية إن وجدت.» (ساعی البرید: ۱)

نویسنده حالت شخصیت را برای ما به تصویر می‌کشد و می‌خواهد بفهماند که پستی محله آدم جا افتاده و پا به سن گذاشته‌ای است؛ اما شیوه تصمیم‌گیری برای بعضی از کارها را به درستی نمی‌داند، مترجم این کلمه (عاقل مرد) را حذف کرده است، از این‌رو، خواننده نمی‌فهمد که پستی در چه سن و سالی است. ترجمه پیشنهادی: الکهل (طیبیان ۱۳۷۸: ۶۵۸).

\*\*\*\*\*

«ولی قوز دایمی او که خود نشانه استراحت‌های طولانی پای منقل، و یا چرت‌های دراز در مجالس روضه بود، او را از خود من کوتاه تر نشان می‌داد» (پستی: ۱۲۸).

«انحناء الدائم كان يجعله يبدو أقصر منی» (ساعی البرید: ۲).

در فرهنگ فارسی خواننده از «استراحت‌های طولانی پای منقل»، ناخودآگاه برداشت می‌کند که طرف اهل دود و مواد مخدر بوده است؛ اما مترجم با حذف جمله، روال عادی داستان را بر هم زده است.

ترجمه پیشنهادی: لكن حدبته المؤشرة إلى سبابة الطویل بجانب المنقلة (الكانون) (آذرنوش: ۷۱۲) أو نعاسه فی مجالس المراثی.

\*\*\*\*\*

«قابلی نداره جانم!» (گلدان چینی: ۷۲).

این جمله اهمیت بسیاری دارد؛ چون حالات گفتاری شخصیت در ادامه داستان فرق می‌کند و نویسنده قصد دارد تناقض در گفتار شخصیت را نشان دهد که مترجم این جمله را حذف کرده است.

ترجمه پیشنهادی: میذول لك (لا یغلو عليك).

\*\*\*\*\*

«به مردکِ ولنگ و واز داد» (گلدان چینی: ۷۲).

این جمله جزو عناصر فرهنگی و کنایه از آدم شلخته است، اما مترجم به دلیل نفهمیدن درست مطلب و مراجعه نکردن به فرهنگ لغت، به راحتی آن را حذف کرده است.

ترجمه پیشنهادی: و أعطی المزهريه للرجل المستهتر (الطائش).

\*\*\*\*\*

«و می‌کشید «ون یکاد»ی را که روی یک قطعه برنج کنده شده» (گلدان چینی: ۷۲).

صاحب گلدان در حالی همراه با اجبار و بی‌میلی گلدان را به نفر دیگر داده است، نویسنده به دلیل داشتن هدفی این حالت را بیان کرده است، اما مترجم با حذف آن به اصل داستان صدمه وارد کرده است؛ از این رو، خواننده دیگر این حالت را درک نمی‌کند و با متن بیگانه می‌شود.

ترجمه پیشنهادی: كان يسعى أن يقرأ آية «و إن يكاد» قد نُقشت على قطعة أرز و التي كانت معلقة فوق رأس السائق.

\*\*\*\*\*

«خوب داداش مگه دستات چنگک شده بود؟» (گلدان چینی: ۷۳). این جمله کنایه و جزو عناصر فرهنگی است. هدف نویسنده این است که مداخله دیگران را در این مشاجره نشان دهد که با صاحب گلدان اظهار همدردی می‌کنند؛ اما در ترجمه عربی دیده نمی‌شود.

ترجمه پیشنهادی: أصارت يداك كُلاباً (طیبیان: ۳۳۲) یا رجل؟

\*\*\*\*\*

«در حالی که با صاحب گلدان کلنجار می‌رفت» (گلدان چینی: ۷۳). شخصیت داستان با آنکه کار بدی انجام داده (شکستن گلدان) است، ولی حاضر به پذیرش گناه خود نیست و کار خود را توجیه می‌کند که متأسفانه مترجم این حالت را انتقال نداده و باعث سردرگمی خواننده شده است.

ترجمه پیشنهادی: فبینما كان الرجل بهاتر صاحب المزهريه.

\*\*\*\*\*

«صاحب گلدان تازه سر قوز آمده بود.» (گلدان چینی: ۷۴).  
این جمله جزو عناصر فرهنگی است؛ اما چون مترجم آن را نفهمیده است، حذف کرده است.

ترجمه پیشنهادی: أَرَادَ صَاحِبُ الْمِزْهَرِيَّةِ أَنْ يَتَعَنَّتَ (فاتحی نژاد ۱۳۸۷: ۴۸۹).

\*\*\*\*\*

#### ۴. رعایت نکردن سبک متن

##### رعایت نکردن زبان سوم

از جمله مسائل مهم دیگران که باید در ترجمه به آن توجه شود، ترجمه کردن دیالوگ‌هاست. دکتر آشتیانی در کتاب خود، «ترجمه متون ادبی» می‌گوید: «در متون ادبی نقش زبان دیگر فقط انتقال اطلاعات نیست، بلکه سهیم کردن خواننده در تجربه، احساس و تخیل نویسنده و همچنین انتقال درک عمیق‌تری از زندگی به خواننده است. مترجم ادبی در واقع احساس، فکر و تجربه جدیدی را از یک زبان دیگر با فرهنگ متفاوت به زبان خود انتقال می‌دهد» (عقیلی آشتیانی ۱۳۸۲: ۹).  
از جمله تحولات بزرگی که نثر عربی بعد از ظهور ادبیات داستانی شاهد آن بوده، چیزی است که از آن با عنوان زبان سوم یا زبان میانه (زبان وسطی) یاد می‌شود. شکی نیست که هر ملتی زبان فصیحی دارد که در کنار آن لهجه‌های بومی است که از آن به مثابه زبان دوم یاد می‌شود.

نویسنده ادبیات داستانی به‌ویژه نویسنده رمان و داستان کوتاه، همیشه سعی می‌کند تا جایی که ممکن است به حقیقت نزدیک شود، اما نمی‌تواند دنیای درون خود را با زبانی به دور از زبان گفتار جامعه مطرح کند؛ زیرا در این صورت عمل همزاد پنداری بین خواننده و شخصیت بسیار سخت حاصل می‌شود؛ از این رو، خواننده باید احساس کند که این گفت‌وگو جملات خود شخصیت‌هاست و گفتار نویسنده نیست، بدین خاطر، ادبیات داستانی عربی از آغاز ظهورش پیوسته به دنبال راه حلی برای این معضل بوده است.

نویسندگان عرب به این نتیجه رسیده‌اند که نمی‌توان لهجه خاصی را در تمام طول داستان و رمان و به ویژه در روایت داستان پیاده کرد؛ زیرا در کشورهای

عربی با یک لهجه روبه‌رو نیستیم، بلکه هر منطقه‌ای برای خود لهجه خاصی دارد (مصری، شامی، عراقی...) از این‌رو، به‌کارگیری لهجه‌های عامیانه باعث اضمحلال (انقراض) زبان عربی و جایگزینی لهجه‌های محلی می‌شود؛ اما می‌توان زبان سومی را در دیالوگ‌ها پذیرفت که زبانی شیوا و همه‌فهم باشد، به شرط آن‌که سطح خود را تا مرحلهٔ زبان فصیح بالا ببرد.

عبدالرحمن منیف، نویسندهٔ عرب زبان در این باره می‌گوید: که مهم‌ترین عنصری که موجب تکمیل و فردیت شخصیت می‌شود زبان و طرز گفتار وی است؛ همانا نویسنده در گفت‌وگوی بین شخصیت‌ها نمی‌تواند و نباید از زبان فصیح استفاده کند، مخصوصاً هنگامی که شخصیت‌ها افراد بی‌سواد و معمولی هستند؛ بلکه باید مطابق شخصیت هر یک از افراد داستان، از زبان ویژه‌ای استفاده کرد. البته منظور زبان عامیانه نیست، چون در کشورهای عربی با زبان عامیانه‌ای روبه‌رو نیستیم؛ بلکه انواع مختلفی از لهجات گوناگون را داریم و منظور زبان سوم (اللغة الثالثة) است که حد وسطی بین لهجه و زبان فصیح قرار دارد. (منیف ۲۰۰۷: ۲۰ تا ۲۳) توفیق، حکیم دیگر نویسنده عرب زبان نیز در کتاب «۸۵ شمعة فی حیاة توفیق الحکیم» با اشاره به مسألهٔ زبان سوم از آن در نوشته‌هایش بهره گرفته است. این تلفیق لهجهٔ عامیانه با زبان فصیح باعث می‌شود که متن جوانبی از واقعیت را به خود بگیرد و این امکان را به خواننده بدهد که بین متن و زندگی خود ارتباط برقرار کند. به راستی هدف اصلی هماهنگی میان زبان و شخصیت داستان است؛ جلال آل‌احمد نیز در داستان‌های خود از زبان عامیانه استفاده کرده است؛ ولی در متن عربی بابت توجهی به این امر، زبان آن از اول تا آخر عادی و یکنواخت است و شخصیت‌ها با کلام و زبانشان ارتباطی ندارند. در ادامه چند نمونه را آورده‌ایم که مترجم در ترجمهٔ آن‌ها از زبان فصیح و معمولی استفاده کرده است.

«لیچار می‌شنوی، مردکه! اگه نمی‌دیدیش، چشم‌های باباقوریت کور می‌شد؟»

(گلدان چینی ۷۳).

«ألا تسمع؟ ألا تری؟ هل عمیت عیناک؟» (المزهرية الصینیة: ۱۲).

مترجم بدون توجه به لحن کلام، تحت‌اللفظی متن را ترجمه کرده است، در حالی که با کمی دقت و مراجعه می‌توانست برای آن معادل مناسبی پیدا کند. نویسنده در این مورد، قصد نشان دادن دوگانگی رفتار و کردار شخصیت را دارد که در ابتدای برخورد، کلام وی لحن و شیوه خاصی داشته است، اما بعد از شکستن گلدان لحن تغییر می‌کند و حالت روحی شخصیت دچار تحول می‌شود.

\*\*\*\*\*

«مردکه چلاق، تو رو چه به چیز آنتیک؟ عرضه نداری نگاهش هم بکنی. من احق را بگو برای چه لندهوری انسانیت به خرج دادم...» (گلدان چینی: ۷۴).  
 «رجل محتال من أين تعرف التحف؟ إن كنت أنت لا تستحق أن تراها، فأنا أحق لأنني كنت إنساناً» (المزهريّة الصينيّة: ۱۲).

مترجم بدون انتقال لحن داستان را ترجمه‌ای نادرست از آن ارائه داده است.

\*\*\*\*\*

«أهه! مردکه مزخرف دو قورت و نیمش هم باقیه!» (گلدان چینی: ۷۳).  
 «أيها الرجل التافه ماذا بقي منها؟» (المزهريّة الصينيّة: ۱۲).

این جمله ضرب‌المثل معروفی است که به داستان حضرت سلیمان و نهنگ برمی‌گردد که تلاش مترجم تنها برای برگرداندن کلمات به عربی بوده است.

\*\*\*\*\*

«خوب داداش مگه دستات چنگک شده بود؟» (گلدان چینی: ۷۳).  
 مترجم این جمله را ترجمه نکرده است. در حالی که جمله حاوی کنایه و لحن کوچه و بازاری است.

### نتیجه‌گیری

نتایج به دست آمده از این پژوهش عبارت است از:

۱. مترجم به دلیل تسلط نداشتن زبانی و درک نکردن جنبه‌های مختلف فرهنگی متن اصلی با اشکالات زیادی مواجه شده است. وی از ترجمه بسیاری از

کنایات، عبارات، اصطلاحات و حتی واژگان روزمره سرباز زده است که به دقت و پیگیری بیشتری نیاز داشته است، یا این که ترجمه‌ای بسیار پیش پا افتاده و ساده ارائه کرده است که به هیچ وجه مبین متن اصلی نیست. کنایات و عباراتی همچون، تو نخ چیزی بودن، دو قورتونیم کسی باقی بودن، زه زدن، لیچارگفتن و حتی واژگان ساده‌ای چون، جو گندمی، کک‌ومک صورت و... یا ترجمه نشده است یا همان گونه که اشاره شد، ترجمه‌ای بی‌ربط و ضعیف از آن ارائه شده است.

۲. مترجم در ایجاد ارتباط صحیح با خواننده زبان مقصد موفق نبوده است که با توجه به بررسی آثار ترجمه‌شده و نتایج آن، می‌توان ادعا کرد که خوانندگان از حاصل کار مترجم اظهار رضایت نمی‌کنند. همچنین، مترجم به دلیل نداشتن تسلط کامل به زبان فارسی و بالطبع درک نکردن صحیح عبارات و واژگان، قادر به برگردان آن‌ها به زبان عربی نبوده است؛ به همین دلیل با ارائه ترجمه‌ای تحت‌اللفظی از آن‌ها، اسلوب عربی خود را نیز زیر سؤال برده است. برای مثال، ایشان به دلیل درک نکردن صحیح عبارت «مگر پول علف خرسه»، نه تنها در معادل‌یابی ناموفق بوده است (که در بالا به آن اشاره شد)؛ بلکه با آوردن جمله‌ای نامفهوم در شرح این عبارت، اسلوب عربی را نیز ناسامان کرده است؛ به همین دلیل خواننده متن نمی‌تواند جمله را درک کند و بفهمد.

۳. پایبندی صددرصدی مترجم به زبان مبدأ و اسلوب نوشتاری آن موجب سردرگمی خواننده شده است که عبارات و تعبیراتی را آفریده است که هیچ تناسبی با متن اصلی ندارد.

۴. در این ترجمه‌ها، عبارات و جملات بسیاری ترجمه نشده است، همچنین، مفاهیم زیادی مغایر با اصل آن ترجمه شده است. این اشکالات از برداشت اشتباه مترجم از متن اصلی مایه می‌گیرد. با نگاهی اجمالی به مواردی که مترجم از ترجمه آن‌ها سر باز زده است، در می‌یابیم که بیشتر آن‌ها به قسمت‌هایی از متن اصلی مربوط می‌شود که یا نویسنده، واژگان و عبارات پیچیده‌ای را در متن به کار گرفته است یا به دلیل طول جملات و تداخل آن‌ها با یکدیگر، درک جملات نیاز به دقت و تسلط بیشتری داشته که مترجم محترم با ترجمه نکردن آن‌ها، راه را بر خود هموار ساخته است.

۵. مترجم به علت وفاداری شدید به حروف و کلمات اصلاً به محتوای متن توجهی نکرده است. از نظر یوجین نایدا، ترجمه وفادار ترجمه‌ای است که همان واکنشی را در خواننده ایجاد می‌کند که متن اصلی در خواننده خود ایجاد کرده است (خزاعی فر ۱۳۸۲: ۱۱).

۶. مترجم خود را به زبان متن اصلی و فرهنگ لغت دو زبانه وابسته کرده است و لذا هیچ ذوق و خلاقیتی در این ترجمه‌ها دیده نمی‌شود.

با توجه به عرب‌زبانانی که این ترجمه را از نظر گذرانده‌اند، درمی‌یابیم که متن ترجمه‌شده بسیار ساده و در مواردی ضعیف است که هیچ شباهتی با متن جلال آل احمد که به شیوایی و سلیس بودنش زبانزد است، ندارد. جملات در بیشتر موارد، نامفهوم، بدون انسجام و بریده بریده و بدون زیبایی و روانی است. این موارد سبب شده است که این ترجمه‌ها نه تنها مقصود نویسنده را منتقل نکند، بلکه زیبایی و خصوصیات سبک او را نیز نشان ندهد. بسیاری از صاحب‌نظران عقیده دارند که ترجمه متن ادبی نیز، متنی ادبی است و باید زبانی ادبی داشته باشد که در این ترجمه‌ها به چشم نمی‌خورد. این ترجمه به هیچ وجه به ترجمه‌ای ادبی شباهت ندارد و شاید بیشتر به متنی روزنامه‌ای نزدیک باشد.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. آل احمد، جلال: (آذر ۱۳۰۲ ه.ش، تهران، شهریور ۱۳۴۸ ه.ش، اسالم گیلان) داستان‌نویس، مترجم، مقاله‌نویس؛ در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. مدتی به حزب توده ایران پیوست؛ اما مطلوب خود را در آن نیافت. به معلمی روی آورد و در ۱۳۳۹ ه.ش با سیمین دانشور ازدواج کرد. وی در ۱۳۴۷ ه.ش از پیشگامان ایجاد کانون نویسندگان ایران بود. در ۱۳۵۰ ه.ش نویسنده سال شد و «جایزه ادبی فروغ» را دریافت کرد.
۲. ندی حسون، استاد دانشگاه دمشق و از جمله دانش‌آموختگان رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران در دوره دکترا است. در سوابق پژوهشی ایشان، مقالات و ترجمه‌های بسیاری به چشم می‌خورد. از جمله کارهای وی ترجمه مجموعه داستانی از جلال آل احمد، سیدمهدی شجاعی، زهرا زواریان، ترجمه گزیده اشعار حسین اسرافیلی و ترجمه (چون سبوی تشنه) از دکتر یاحقی است. ایشان در سال ۲۰۰۹، برنده دوره سوم جایزه پروین اعتصامی شد. اتحاد الکتاب العرب این دو داستان (پستیچی و گلدان چینی) را در مجموعه «ساعی البرید» در سال ۲۰۰۱ م در سوریه به چاپ رساند.

## منابع

- آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۷۹، فرهنگ معاصر عربی‌فارسی بر اساس فرهنگ عربی‌انگلیسی هانس‌ور، چ ۳، تهران: نی.
- آل احمد، جلال، ۱۳۷۲، دیدوبازدید، چ ۱، انتشارات فردوس.
- پاینده، حسین، ۱۳۸۵، قرائتی نقادانه از آگهی‌های تجاری در تلویزیون ایران، چ ۱، تهران: روزگار.
- حسون، ندا ۲۰۰۱، ساعی البرید، اتحاد الکتاب العرب، سوریه.
- خزاعی‌فر، علی، ۱۳۸۲، ترجمه متون ادبی، تهران: سمت.
- دصفوی، کورش، ۱۳۸۸، هفت گفتار درباره ترجمه، چ ۹، تهران: نشر مرکز.
- شیخ‌رضایی، حسین، ۱۳۸۱، نقد و تحلیل و گزیده داستان‌های جلال آل احمد، چ ۱، تهران: روزگار.
- طیبیان، حمید، ۱۳۷۸، فرهنگ فارسی‌عربی فرزانه، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- عقیلی آشتیانی، علی‌اکبر، ۱۳۸۲، ترجمه متون ادبی، تهران: رهنما.
- فاتحی‌نژاد، عنایت‌الله، ۱۳۸۷، فرهنگ معاصر فارسی‌عربی، چ ۱، تهران: فرهنگ معاصر.
- فرحزاد، فرزانه، «چهارچوبی نظری برای نقد ترجمه»، مطالعات ترجمه، سال اول، ش ۳، پاییز ۸۲.
- میرصادقی، جمال، ۱۳۶۷، عناصر داستان، چ ۲، تهران: صفا.
- معلوف، لوئیس و الآخرون، ۲۰۰۱، المنجد فی اللغة العربیة المعاصرة، دار المشرق، طبعة ثانية، بیروت، لبنان.
- منیف، عبدالرحمن، ۲۰۰۷، الکاتب و المنفی، المركز الثقافی العربی للنشر و التوزیع، الطبعة الرابعة، بیروت، لبنان.
- نیومارک، بیتر، ۲۰۰۶، الجامع فی الترجمة، ترجمة و إعداد: أ.د.حسن غزالی، دار و مكتبة الهلال، الطبعة الأولى، بیروت، لبنان.